

هو العليم

لزوم عمل بر طبق یقینیات

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۷

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

باور و اعتماد به پروردگار، راه و رسم فلاح و رستگاری

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ

إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید و به ما باور دارید،

به مطالب ما باور دارید، حال که چنین است

مواظب رفتار و کردار خودتان باشید.

آیه خیلی عجیبی است که چطور خداوند در این

آیه راه و رسم فلاح و رستگاری را مترتب بر باور و

اعتماد به پروردگار قرار می‌دهد! ای کسانی که به ما

اعتماد کردید، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾؛ یعنی اعتماد

کردید؛ ما را باور کردید؛ به مطالب ما یقین دارید؛ به

مطالب ما اطمینان دارید، این معنا معنای ایمان است.

ایمان یعنی اعتماد و باور

اگر کسی شخصی را باور نداشت می‌گویند:

فلانی به فلان شخص ایمان ندارد، یعنی باور ندارد، حرف‌هایش را قبول ندارد، چون حرف‌هایش سرسری است، همین‌طور مطلبی را مطرح می‌کند، حرف‌هایش بر پایه و وزان واقعی و حقیقی استوار نیست. می‌گویند فلانی به فلان کس ایمان دارد آیا تو هم به من ایمان داری؟ یعنی آیا من را قبول داری؟ به من اعتماد داری؟ مطالب من را محکم می‌پنداری یا اینکه نه، شِرُّ و ورُّ و یک لقلقهٔ زبان می‌پنداری و هر روز تغییر صحبت را در کلام من مشاهده می‌کنی؟!

بعضی‌ها هستند که امروز چیزی می‌گویند و فردا حرفشان را عوض می‌کنند! می‌گویند: خب دیروز آن‌طوری اقتضا می‌کرد و امروز این‌طوری! فردا این‌طوری و پس فردا این‌طوری! اگر خدا تا روز قیامت هم به آنها عمر طولانی بدهد هر روز چیزی را براساس تخیلات و توهماتشان بیان می‌کنند و از رو هم نمی‌روند که بگویند اشتباه کردیم! می‌گویند: اقتضای امروز این است، شرائط دیروز این بود! ماشاءالله! یعنی وحی دیگر! در هر روزی دارد به آنها

وحی می شود! این را نمی گویند ایمان.

ایمان به حالتی می گویند که آن حالت، حالت
اعتماد است، حالت یقین و حالت باور است.

عدم توجه به خواب ها و مکاشفات، مبنای بزرگان

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ فقط خودتان

را بپایید. یادتان می آید که من در این مدت و در این
سال های گذشته چقدر روی این جمله اصرار
می کردم؟! چقدر گفتم که به این طرف و آن طرف
نگاه نکنید، به حرف این و آن گوش ندهید، به اینکه
این شخص این حرف را گفت، آن شخص آن حرف
را گفت، گوش ندهید، به اینکه این فرد در خواب
دید که به او این را گفتند توجه نکنید! حالا فهمیدید
این حرف ها درست بوده؟! چقدر گفتم به اینکه
می گویند در مکاشفه به او این را گفتند، گوش
ندهید؟! البته خب دوستان و رفقا، اینها که اهل
رعایت هستند، خطاب بنده با عموم است نه با افراد
حاضر، اینها خب همیشه به وظائف خود عمل
می کنند.

مبنای بزرگان تابه حال چه بوده است؟ ﴿عَلَيْكُمْ

أَنْفُسَكُمْ﴾. ببینید چه چیزی یاد گرفتید؟ به شما چه

چیزی تعلیم داده شد؟ به شما چه چیزی آموخته شد؟! آیا مبنای بزرگان بر این بوده است که به صرف نقل یک خواب، انسان اعمال و تصرفات خود را بر آن مترتب کند؟! اینکه خلاف بوده است. ما آنچه را در زمان بزرگان، از مرحوم والد و مرحوم حداد و اساتیدشان - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - شنیدیم و همین‌طور آنچه در کلمات بزرگان از این‌گونه مسائل یاد می‌شود، عدم توجه به خواب و مطالبی است که در خواب بیان شده است، حالا چه برسد به آن مکاشفات دروغ!

مکاشفات باطل یعنی همان توهمات و خیالات باطل

حالا بعضی مکاشفات است که آن مکاشفات باطل است، یعنی مکاشفه‌ای هست و باطل است، شخص می‌بیند، برایش تصویری پیدا می‌شود، توهمی پیدا می‌شود، خیال می‌کند برای یکی یک‌هم‌چنین مطلبی واقع شده است! مثلاً مثل بچه‌های کوچک که می‌گویند: بابا من دیدم یک کبوتر داشت می‌رفت و دوتا سر داشت! یا فلانی داشت بالای درخت راه می‌رفت! خب اینها توهماتش است. خب یک‌هم‌چنین چیزهایی هم

ممکن است برای افرادی که در سنین بالا هستند اتفاق بیفتد، توهمات و تخیلاتی برای آنها پیدا بشود، مخصوصاً در یک شرایط خاص که اینها خب توهمات باطل است، شرائط باطل است، و مدرکات، مدرکات باطل است، توهمات و خیالات است، آن خیالات صورت عینی پیدا می کند، یعنی واقعاً آن واقعیت را می بینند و تصور نمی کنند که این توهمی است که الآن صورت پیدا کرده است. درست مثل شخصی که صورتی را در ذهن خودش نقش می بندد درحالی که اصلاً وجود خارجی هم ندارد، کوهی را در ذهن خودش نقش می بندد با جوی آبی که در کنارش می رود و چندتا درخت و چندتا حیوان هم تصور می کند، درحالی که اگر روی کره زمین را بگردیم یک هم چنین چیزی پیدا نمی کنیم، ولی این شخص همین صورت ذهنی خودش را تبدیل به یک تابلو و دورنمایی بسیار زیبا می کند، به نحوی که انسان تصور می کند اصلاً عکسبرداری شده! یعنی این قدر دقیق! ذهن انسان هم همین طور است.

وقتی که نفس انسان، وارد در عالم تخیلات و توهمات می شود، ذهن انسان [هم براساس همان

توهمات و تخیلات برای خودش صورتی را تصور کرده و آن را واقعیت می‌پندارد درحالی‌که اصلاً واقعیتی در کار نبوده است.]

لزوم عدم خلط مطالب واقعی با شعار

این مطالبی را که امروز می‌خواهم خدمتتان عرض کنم، مطالب حیاتی است؛ راه و روش بزرگان، به‌خصوص مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - این بوده که همیشه در مقاطع مختلف، مطالبی را که ضرورت داشت به گوش شاگردان و ارادتمندان خودشان می‌رساندند و آنها را متوجه وظیفه و تکلیفی که در آن مقطع متوجه آنها است می‌کردند. خب رفقا و دوستان هم که بحمدالله در طریق همان بزرگ قرار دارند و توقعشان از بنده و حقیر این است که آنچه بنده در زمان حیات خود از روش و مرام ایشان مشاهده کردم و با تمام وجود آن را احساس کردم - و همین روش در کتب خود ایشان هم موجود است و آن را به افراد ارائه دادند - همان را بدون دست‌کاری خدمت افراد عرضه کنم گرچه خب بالأخره همیشه خناس‌ها و شیاطینی هستند که بخواهند وسوسه کنند و در حرف و سخن انسان

شک و تردید و ایراد وارد کند، این شیاطین همیشه بودند و الآن هم هستند و خواهند بود! ولی همان طوری که گفتم: حق در عالم ثبوت، تبدیل به باطل نمی شود و نباید مطالب واقعی را با شعار و مطالب چه عرض کنم، خلط کرد! بالأخره افراد می فهمند و متوجه می شوند و می دانند که غرض و مرضی که در پشت این مطالب نهفته است، چه ریشه هایی دارد؟!

انحراف در مکتب مرحوم علامه طهرانی بعد از فوت ایشان به واسطهٔ اعتماد به خواب ها و مکاشفات دروغ

همین اعتماد به خواب ها و مکاشفات، قضیه ای بود که در زمان بعد از فوت مرحوم آقا، آن بلا را سر آن مکتب درآورد! توجه کردید؟! بنده در جلد دوم اسرار ملکوت^۱ - که رفقا هم خواندند - تازه کمی از بسیار را گفتم که چطور بعضی ها [با همین مکاشفات دروغ، مکتب را از آن مسیر خودش منحرف کردند و افراد را به گمراهی و ضلالت انداختند!] مخصوصاً آن زن هایی که مکاشفات دروغ را نقل کردند نه اینکه حالا مکاشفهٔ دروغ دیده باشند، مکاشفه درآوردند!

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۰۶.

دستگاه چاپ‌سازی، چاپخانه و نشر چاپ [راه
انداختند و همین‌طور مکاشفهٔ دروغ را در میان افراد
پخش کردند! تا جایی که حتی] شخصی به من
گفت: شما هرچه از مرحوم آقا می‌دانید بیایید و از
قول مرحوم آقا نقل کنید!!! وای به حال آن افراد و
آن امتی که دنبال اینها بروند! شخص به من می‌گوید
که شما می‌توانید هرچه را می‌دانید نظر پدرتان بوده
است بیایید بگویید که اصلاً ایشان گفتند! من از
ایشان شنیدم که این‌طور گفتند!

والله العظيم و بالله العظيم که این مطالب بوده و
اتفاق افتاده است اما حالا خیلی صریح مثل روز روشن
انکار می‌کنند و می‌گویند [که این مطالب نبوده است!]
همیشه [افرادی هستند که مطالب را انکار می‌کنند،]
وقتی که در انکار باز باشد می‌گویند نه آقا این چراغ
نیست! خب حالا بیا درستش کن! نیست دیگر، نیست!

بالا بردن فهم افراد، غرض از بیان بعضی از مطالب در روح مجرد و اسرار ملکوت

از آنجا بود که مخالفت ما شروع شد و من
فهمیدم چه فاجعه‌ای در شُرُف تکوین است، اینهایی
که دم از عرفان و توحید و دفاع [از ولایت و مکتب

مرحوم آقا] می‌زنند و سایت و... دارند، اینها همین‌ها هستند، اینها همین‌هایی هستند که مکاشفات دروغ نقل کردند که جمله‌ای از آن را بنده در اسرار ملکوت^۱ گفتم و این را برای امروز گفتم، بنده غرض و مرض نداشتم، برای امروز گفتم، برای حال و هوایی که باید در آن حال و هوا به سر ببریم گفتم، بی‌جهت نگفتم.

و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم در کتاب روح مجرد بی‌جهت آن جریانات را نقل نکردند، آن مسائل را نقل نکردند، آن مطالب را از این و آن نگفتند،^۲ این مطالب را نقل کردند تا اینکه ما بفهمیم، چشمان را باز کنیم، و بدانیم که شیطان فقط کنار میکده نایستاده [و فقط] از دیوار مردم بالا نمی‌رود، آنها شیطان نیستند آنها بچه‌های شیطان هستند، آن شیطان اصلی کنار جلسه ذکر ایستاده! آن شیطان اصلی آمده و با تمام قوا و توان در جلو ایستاده! آن شیطان اصلی هنگام نوشتن‌ها حاضر

۱. همان.

۲. روح مجرد، ص ۴۰.

است و پشت میز مطالعه ایستاده است! آن شیطانی که کنار میخانه ایستاده، آنکه شیطان اصلی نیست، حالا افراد می روند غلطی می کنند و بعد هم یک توبه می کنند و خدا از آنها می گذرد، مگر چه کار کردند؟ حالا ما آن را کار غلطی می دانیم و می گوییم که آی می فروشی! شراب فروشی و...! این می فروشی و...، کار غلطی است ولی آنچه تغییر پیدا نمی کند و باید به فکرش بود این است، [یعنی همین شیطان کنار میز مطالعه و جلسه ذکر و...، اینها را باید جدی بگیریم!]

یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می فرمودند:

ما در آن جریاناتی که برای مطالب انقلاب و اصلاحات و فلان شروع کرده بودیم (که خودشان هم در وظیفه فرد مسلمان این مطالب را نقل کردند) اول تصورمان بر این بود که بالأخره از همه افراد به این مطالب نزدیک تر، آنهایی هستند که خودشان مبلغ هستند، وقتی که حرکتی را شروع بکنیم، اول نداء پذیرش و لبیکی که می شنویم از همین افراد هم نوع خودمان است، از همین افرادی است که

خودشان یک عمر مردم را به این مطالب دعوت می کردند، به این مسائل دعوت می کردند، ولی وقتی که وارد گود شدیم دیدیم اول افرادی که جلوی ما ایستادند همین ها هستند! یعنی همه جور افراد آمدند و خود را نسبت به این مطالب، منقاد و مطیع نشان دادند و حالت پذیرش و قبول را از خودشان اعلام کردند ولی کمر ما شکست از همین ممنوع های خودمان که در مقابل ما سنگ انداختند و چوب لای چرخ می گذاشتند! توجه کردید؟! این حرف را چه کسی می گوید؟ این حرف را شخصی می گوید که در این گونه مطالب است.

عدم سازگاری راه خدا با مزاح و شوخی و شعار

خب قضیه چیست؟ مطلب چیست؟ مطلب این است که ما به آن مبانی که از بزرگان به ما ارائه شده توجه نکردیم، گوش ندادیم. یادتان می آید که چند سال پیش چه گفتم؟ گفتم که باید به مبانی بزرگان عمل کرد. در چیزی که یقین ندارید پا جلو مگذارید، تا اطمینان ندارید قدم برندارید، تا نسبت به یک جریانی مطمئن نیستید حرکت نکنید، آیا نگفتم؟! خب چه شد؟! نتیجه اش چیست؟!

این مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد، این قضیه

باید مورد دقت قرار بگیرد. بزرگان همیشه مطالب را فرمودند. و با عرض معذرت می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که کسی که بخواهد راه خدا را برود، با مزاح و شوخی و شعار نمی‌تواند برود. بهتر است ما اینها را کنار بگذاریم.

مایه گذاشتن از امام زمان در کارهای خلافان نشانهٔ مظلومیت امام زمان

اگر بخواهیم این حرف‌ها را جلوی این و آن و در نوشتن‌هایمان برای به‌دست آوردن دل این و آن انجام بدهیم، با وجدان خودمان چه کنیم؟ با فطرت خود چه کنیم؟ و با سؤال‌های پس از این چطور می‌توانیم کنار بیاییم؟ آن‌وقت مجبوریم به چه؟ مجبوریم به اینکه مرتب توجیه کنیم، مرتب بگوییم این‌طور بود! آن‌طور بود! آن شرائط بود! این شرائط بود! چرا ما باید با عواطف و احساسات مردم بازی کنیم؟! چرا؟! چرا ما باید برای کارهای خودمان از امام زمان علیه‌السلام مایه بگذاریم؟! چرا باید این کار را بکنیم؟! اگر می‌خواهیم خلاف بکنیم خب برویم بکنیم، دیگر چرا پای امام زمان علیه‌السلام را وسط بکشیم؟! چرا باید بگوییم در شب قدر ندا شده که حضرت دارند برای این و آن دعا می‌کنند؟! برای

چه؟! پس معلوم می شود همه این مسائل [خلاقی که توسط افراد انجام شده،] پای حضرت در کار بوده است دیگر! مشخص است دیگر! چرا باید گفته بشود که حضرت گفتند که به این شخص و آن شخص [رأی بدهید؟!] چرا؟ مظلومیت امام زمان برای همین است!

فکر نکردن ما در اعمال و رفتارمان علت عدم ظهور امام زمان

برای همین است که حضرت ظهور نمی کند. اینکه حضرت تشریف نمی آورند علتش این است که ما به جای اینکه فکر کنیم که اگر قرار بود حضرت در این موقع مطلبی را ارائه بدهند خب در طول این هزار و دویست سالی که از غیبت گذشته، خودشان می آمدند و خودشان را نشان می دادند و مستقیم مطلب را به همه می گفتند، چرا دیگر بیایند در خواب این شخص و فقط به او بگویند؟ چرا در مکاشفه فقط به این شخص بگویند که بعد هم معلوم بشود که هیچ کدام از اینها نبوده است؟!

لزوم عمل به مبانی و مطالب بزرگان

پس این بزرگان در این مدت چه وظیفه ای داشتند؟ مگر وظیفه اینها این نبود که همین مردم را

در یک هم‌چنین شرائطی دستگیری کنند؟ مطالبی را که بزرگان راجع به این قضایا فرمودند، راجع به عدم اعتماد به این حرف‌ها فرمودند، راجع به عدم اعتماد به این خواب‌ها فرمودند، راجع به عدم اعتماد به این مکاشفات فرمودند، پس این مطالب برای چه موقعی بود؟ برای همین که فقط بگوییم که به خواب اعتنا نکنید اما سر بزنگاه که می‌شود خودمان با کله می‌رویم در دیگ! به مکاشفات اعتنا نکنید اما همین که یکی مکاشفه‌ای را نقل می‌کند [ما هم از او می‌پذیریم و برای دیگران هم نقل می‌کنیم و به آن‌هم ترتیب اثر می‌دهیم! آیا] الآن ما این طور نیستیم؟ مگر در بعضی از همین جلسات طهران و این طرف و آن طرف و قلعهک و....، نگفتند که خواب دیده شده، شخص در مکاشفه در بین الطلوعین و در ساعت فلان دیده که حضرت پای صندوق دارند رأیشان را به فلانی می‌دهند؟! مگر نگفتند؟! مگر نقل نکردند؟! پس معلوم می‌شود که ما اول به جای اینکه به این شخص و آن شخص اعتراض کنیم باید برویم یقه حضرت را بگیریم و اول خود حضرت را پای میز

محاكمه و تشکیلات بکشانیم! مگر این مسائل نبوده است؟ آیا این مسائل برای تنبّه ما کافی نیست؟! حالا فهمیدید که نباید به خواب‌ها نگاه کرد، دیگر نباید به این مکاشفات گوش داد. بنده در جلد دوم اسرار ملکوت که آن مکاشفات دروغین را گفتم، برای امروز گفتم! آن موقع می‌دیدم که روزی خواهد آمد و از احساسات و باورهای مردم در راستای امیال و مقاصد استفاده خواهد شد! آن مطالب را برای امروز نوشتم.

لزوم حرکت سالک با دو بال عقل و عشق

حالا سرّ قضیه چیست؟ سرّ قضیه این است که خداوند دو نیرو در انسان قرار داده است: یکی تعقل، همینی که این همه دارم اصرار می‌کنم، مخصوصاً در این چند ماه اخیر، اگر دوستان آن صحبت چند روز پیش بنده را در بین دوستان و رفقای اهواز شنیده باشند، در آنجا مطالبی راجع به این قضیه عرض کردم که خدا دو نیرو قرار داده: یکی جنبه عقلانیت و یکی هم جنبه میل و عشق و محبت، با این دو بال است که انسان می‌تواند حرکت کند و هم نفس را به مرتبه تجرد و تقرّب برساند و هم عقل را به مرتبه

تکامل برساند و آن را از مرتبهٔ رشد نسبی بیرون بیاورد و به مرتبهٔ رشد مطلق و فعلیت مطلق، برساند و به واسطهٔ به کارگیری آن قدرت عقلانی، نفس را در حرکتی که می‌کند جهت بدهد. هر کدام از این دو بدون دیگری نمی‌تواند کارساز باشد. شما اگر جنبهٔ عقلانیت را بگیرید اما آن جنبهٔ محبت و عشق را رها کنید، در همان قضایا و در همان عوالم معقولات - البته معقولات نسبی نه معقولات متکامل - متوقف خواهید شد، و اگر جنبهٔ احساسات و آن علاقه و حرکت نفسانی را که همراه با عواطف و احساسات است، تقویت کنید و عقلانیت و رسیدن به مبانی را کنار بگذارید، سر به بیراهه درمی‌آورد و از همین جایی که دیدید سر درمی‌آورد، از همین جایی که همه به انحراف افتادند سر درمی‌آورد.

لزوم آگاهی سالک نسبت به مبانی راه و لزوم عمل برطبق همان مبانی

این است که بزرگان همیشه تأکید داشتند و دارند که سالک باید نسبت به مبانی آگاه و متوجه باشد و گول هیاهو و شعار و شایعات را نخورد و فریب بنرها و تابلوها و اعلانات و... را نخورد و به دنبال حرف و نقل هر کس و ناکسی راه نیفتد، و مطالبی را

که از هر شخصی می شنود، آن را به دیده قبول ننگرد بلکه ببیند آیا این مطلب با موازین منطبق است یا منطبق نیست؟ آن کسی که صاف صاف در چشم شما نگاه می کند و دروغ می گوید، دیگر نمی توان به دنبال او رفت. مبنا این است. اما اگر دنبال چنین شخصی بروی زمین می خوری، از بین می روی، مضمحل می شوی! کسی که به دنبال خدا است، هتک آبرو و حیثیت این و آن را نمی کند، کسی که می خواهد یک مسئولیت شرعی و الهی را به عهده بگیرد دیگران را تخطئه نمی کند. توجه کردید؟! اینها ملاک ما است. حالا اگر دیدید یکی این کار را می کرد، باید سریع و بدون تأمل او را کنار بگذارید، مسئله شوخی ندارد! چرا دیگر دنبالش می روید؟! چرا چشمتان را می بندید؟! چرا سرتان را در برف می کنید؟! هر کسی می خواهد باشد باشد، ما ملاک داریم. ملاک ما عبارت است از آنچه به طور یقین و جزم فقط از چهارده معصوم ما برسد و آن فطریات و وجدانیاتی که خداوند به عنوان راهنما و دستگیر در موارد شبهه و اشتباه، در درون ما قرار داده است، فقط همین، تمام شد.

لزوم تحقیق در کلام غیر معصوم و سنجیدن آن با موازین برای رسیدن به اطمینان

اولیاء الهی برای شرح مبانی معصومین
علیهم السلام قیام کردند، ولیّ الهی و عارف بالله که
خصوصیاتش را بنده در جلد دوم اسرار و همین طور
در جلد سوم هم تاحدودی، عرض کردم، او هم
کلامش، کلام معصوم است، بله ما هم قبول داریم،
آن کلام، کلام معصوم است، ولی بقیه نه خیر، راجع
به کلام بقیه باید تحقیق کرد. چون آقای فلان این را
گفته پس حتماً باید گوش داد! چه کسی گفته که
حتماً باید گوش داد؟ نه خیر، باید تحقیق کرد، این
حرف‌ها نیست. در کتاب وظیفه فرد مسلمان بروید
مطالعه کنید و مطالب را در آنجا ببینید و ببینید که
بزرگان راجع به راه چه گفته‌اند و در آنجا چه مطلبی
را ارائه دادند؟ آیا در آنجا گفتند که چشم‌ت را ببند
و گوشت را کر کن و به هرچه می‌شنوی و به هرچه
می‌بینی ترتیب اثر بده؟! آیا این طوری گفتند یا گفتند
که چشم‌ت را باز کن و گوشت را بیش از این باز کن
که بیشتر مطالب در آن برود و بعد اینها را با موازین
سنج و یک‌یک اینها را در کنار هم قرار بده و در
آنچه به یقین و اطمینان می‌رسی، نسبت به آنها عمل

کن.

اگر مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه - در قید حیات بودند آیا همین کار را می کردند که ما کردیم؟! همین کار را می کردند؟! آنهایی که خطاب من به آنها است الآن می فهمند و همین الآن دارند گوش می دهند، آیا آنهایی که به دنبال پیروی از مکتب آقا هستند و آنهایی که توصیه کردند که بله! دیگر مسائل بماند! آنها الآن جواب ولی خدا را چه دارند که بدهند؟! چه جوابی دارند؟! آقای فلان گفته! بسیار خوب، آن هم یکی از جمله حرف ها؛ فلانی این را گفته! این هم یکی از آن حرف ها؛ آقا فلانی هم یک هم چنین حرفی زده است! اصلاً بالاتر از این، آقای فلان کس گفته که فلان کنید! نه، گفته که گفته، بسیار خوب، ما می رویم کلامش را می سنجیم. آقای فلان گفته! پس اصلاً بدون اینکه تحقیق کنیم و بدون اینکه [بررسی کنیم باید بپذیریم!] همین که شایعه ای می شود که آقای فلان گفته که فلان کنید و به فلان کس رأی بدهید پس همه می رویم رأی می دهیم! گفته دیگر، شایعه است. پس بین ما و بین آن افرادی که رفتند کربلا و کوفه چه فرقی شد؟! چه فرقی

کثرت جعل احادیث دروغ برای خلفای غاصب بعد از ارتحال پیامبر

بنده همین الان مشغول نوشتن کتاب نوروز در جاهلیت و اسلام هستم، تقریباً حدود شصت هفتاد صفحه‌اش را هم نوشتم حالا تا خدا چه بخواهد؟ توجه کنید! همین دیروز داشتم این مطلب را می‌نوشتم که مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که: «کثر علیه الکذاب...»؛ «بعد از من دروغگویان بر من زیاد خواهند شد و مطالب را [به من نسبت می‌دهند!]^۱ فعلاً که هستم خب کسی جرأت ندارد که بگوید که از رسول خدا شنیدیم که فرمودند: خلیفه اول شیخ اهل بهشت است!^۲ چون می‌آیند به پیغمبر می‌گویند و پیغمبر هم می‌فرمایند که دروغ می‌گویند، من خودم حیّ و حاضر اینجا نشستم و دارم می‌گویم که دروغ است دیگر! پس همه اینها حرف‌هایشان را نگه داشتند تا وقتی که پیغمبر سرش را زمین بگذارد! همین که پیغمبر سرش را زمین گذاشت چاپخانه شروع کرد به کار کردن، عجب چاپخانه‌ای که هیچ کدام از این چاپخانه‌های

^۱ . مصدر یافت نشد

^۲ . المصنف، ابن ابی شیبۀ، ج ۶، ص ۳۵۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰.

دنیا به گردش هم نمی‌رسند! آدم تعجب می‌کند که این حرف‌ها از کجا درمی‌آید؟! جلّ الخالق! چه روایت‌هایی درآوردند! چه چیزهایی درآوردند! حالا غیر از ابوهریره و بقیه، یک سمره بن جندب از اینها درآمده که فقط هشتاد هزار دروغ به پیغمبر راجع به معاویه جعل کرد و تحویل مردم داد!!!

یک دفعه از جلوی معاویه می‌گذشت دید که معاویه در مسجد اموی برای مردم صحبت می‌کند و می‌گوید که ای مردم قدر بدانید، ببینید که خداوند چه کسی را حاکم شما را قرار داده است! چه کسی را امیر بر شما کرده است، این را قدر بدانید! سمره رو کرد به معاویه و گفت:

مرتیکه من با هشتاد هزارتا دروغ تو را آن بالا نشاندم، حالا تو به مردم می‌گویی قدر بدانید که چه کسی الآن بالای این منبر نشسته و به شما حکومت می‌کند! دروغ‌های من بوده که الآن داری برای مردم بلبل‌زبانی می‌کنی و فلان!^۱

توجه می‌کنید؟! با این کیسه‌های زر، کیسه‌های پول، وعده‌ها و وعیدها، ابوهریره‌ها شروع کردند به چاپخانه راه انداختن! چاپخانه‌هایی که همین الآن

^۱ . مصدر یافت نشد.

هم هست! شروع کردند به چاپ احادیث جعلی دربارهٔ معاویه و اولی و دومی و سومی! ولی برای امیرالمؤمنین علیه السلام، خلیفهٔ چهارم، حتی یک حدیث هم درست نکردند! چرا؟!

حق بودن امیرالمؤمنین علت عدم نیاز او به جعل احادیث دروغین

او نیاز به درست کردن ندارد، حق که نیاز به درست کردن و چاپخانه ندارد، حق هست و دارد خودش را نشان می‌دهد. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام بیست و سه سال حتی یک روایت هم راجع به علی علیه السلام نمی‌گفت، نمی‌گفت که نمی‌گفت، هیچ‌جایی از مطلب تغییر نمی‌کرد چون خود امیرالمؤمنین حیّ و حاضر نشسته [و دارد مطالبی را بیان می‌کند که حق بودن او از خود مطلب پیدا است.] مگر قضاوت‌هایی که امیرالمؤمنین می‌کرد پیغمبر به او خبر داده بود؟ مگر معجزاتی که امیرالمؤمنین انجام می‌داد پیغمبر آن معجزات را انجام می‌داد؟! خودش حیّ و حاضر نشسته و از غیب می‌گوید، از بالا می‌گوید، از پایین می‌گوید، تمام آنچه اتفاق افتاده می‌گوید، وقتی که امیرالمؤمنین جلوی مردم این حرف را می‌زد، آن

موقع که پیغمبر در قید حیات نبود؛

«سلونی قبل ان تفقدونی»^۱

قبل از اینکه من از میان شما بروم هرچه
می‌خواهید از من پرسید، آنچه مربوط به
دینتان است از من پرسید، مربوط به راهتان
است پرسید، یک روز می‌آید که من سرم را
روی زمین می‌گذارم و آنوقت دیگر در میان
شما نیستم که از من پرسید.

سعد بن وقاص بلند شد و گفت: یا علی! بگو
بینم در این کله من چندتا مو است؟!
تو را خدا ببیند! شعورش این قدر است! فهمش
این قدر است!

حضرت فرمودند:

می‌دانم که در سر تو چندتا مو است ولی اگر
بگویم نمی‌پذیری! می‌گویی یا علی بیا بشمار!
(اینها این قدر رو دارند که این کار را هم
می‌کنند دیگر، می‌گویند خب بیا بشمار از کجا
معلوم که راست می‌گویی؟ حالا چه کسی
بباید موهای کله این مرتیکه را بشمارد؟) ولی
به تو بگویم که در منزل خودت توله‌سگی را
داری می‌پرورانی (عمر سعد) که در آینده قاتل

^۱ . الغارات، ج ۱، ص ۶.

فرزند رسول خدا خواهد شد!۱

خب این کلام را که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نگفت که حالا بخواد از پیغمبر یدک بکشد، کمک بگیرد، پیغمبر بیاید ساپورتش کند، نه، خودش حیّ و حاضر نشسته و دارد این حرف را بیان می فرماید. حتی اگر پیغمبر یک کلمه هم راجع به علی نمی گفت مطلب به هم نمی خورد، چون خودش اینجا نشسته، عین پیغمبر نشسته و می فرماید: هرچه می خواهید برسید، نه فرار می کنم، نه قایم می شوم، نه می گویم اشتباه کردم، نه، بیایید برسید و سؤال کنید تا به شما بگویم، همه هم آمدند، یهود آمد، نصاری آمد، از این طرف، از آن طرف، از قبائل، از همه جا آمدند و با

۱. الأُمّالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۴؛ کامل الزیارات، ص ۷۴:

«عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْطُبُ النَّاسَ وَ هُوَ يَقُولُ: "سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي! فَوَ اللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ مَضَى وَ لَا عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَّا نَبَأْتُكُمْ بِهِ." فَقَامَ إِلَيْهِ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ شَعْرَةٍ؟! فَقَالَ لَهُ: "أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْئَلَةٍ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: إِنَّكَ سَتَسْأَلُنِي عَنْهَا! وَ مَا فِي رَأْسِكَ وَ لِحْيَتِكَ مِنْ شَعْرَةٍ إِلَّا وَ فِي أَصْلِهَا شَيْطَانٌ جَالِسٌ! فَإِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنِي!" وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمئِذٍ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهِ»

چشمشان هم دیدند و فهمیدند.

آن یارو بالای منبر نشسته، شخص وارد مسجد می‌شود و می‌گوید: خلیفه بعد از رسول خدا کیست؟ می‌گویند: جناب کذایی است که روی منبر نشسته است! از او پرسید که خدا کجا است؟ این‌هم حالا همین یک آیه قرآن را بلد بود که: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾؛ «خدا روی عرش است»، (خب عرش هم آن بالا است دیگر)، گفت: پس زمین خدا ندارد! گفت: مرتیکه مزخرف دارد کفر می‌گوید! او را بزنید و از مسجد بیرونش کنید! گفت: خودت داری می‌گویی که خدا روی عرش است پس زمین خدا ندارد دیگر، خدا آن بالا است، اینکه دیگر زدن ندارد!

این‌گونه عمل کردن همیشه کار دیکتاتورها بوده است، تا در جواب سؤال شخص می‌ماندند می‌گفتند: بزنیدش! تا در جواب سؤال شخص می‌ماندند می‌گفتند: ببریدش! تا در جواب سؤال شخص می‌ماندند می‌گفتند: سرش را ببرید و...! همیشه همین‌طور بوده، آن موقع هم همین‌طور بوده است!

يك كتك مفصل به او زدند و بیچاره را از مسجد

بیرون کردند! گفت: علی الاسلام السلام! خدا حافظ
شما! فهمیدم اسلامتان چیست! اسلامتان را هم
شناختم! بله! این اسلام [قُلَّابی شما] را شناختم!
عجیب عجیب عجیب! واقعاً انسان در تعجب می ماند
که چقدر مسائل [بر سر اسلام آمده است!] بگذریم!
حالا دیگر بیش از این از حدود خودمان تجاوز نکنیم!
خلاصه یهودی کتک مفصلی خورد و از مسجد
بیرونش کردند، یک دفعه سراغ امیرالمؤمنین
علیه السلام آمدند، ابی ذر یا یکی دیگر از اصحاب
بود، گفت:

یا علی بیا به داد اسلام برس که دیگر همه اش
از دست رفت! حضرت از منزل بیرون آمدند و به
یهودی فرمودند: برگرد و سؤالت را بپرس. یهودی
شروع کرد به صحبت کردن و گفت: خدا کجا است؟
حضرت فرمودند: خدا در بالا است، در زمین است،
در چپ است، در راست است، در همه جا هست،
﴿فَأَيُّمَا تُولُوا فَنَّمْ وَجَّهُ اللَّهِ﴾^۱ گفت: آن یابو چه کسی

^۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵.

بود؟! این شخص چه کسی است؟! به او می‌گوییم: خدا کجا هست؟ می‌گوید: خدا روی عرش است! اما این شخص دارد می‌گوید هر جا را نگاه کنی خدا هست، سؤال دوم را پرسید، سؤال سوم و...، گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و [اشهد انك خليفة رسول الله،] شهادت می‌دهم که توی علی بن ابیطالب خلیفه بعد از پیغمبری.^۱

آیا این چشم بندی بود؟! حق خودش را نشان داد دیگر، اینکه دیگر چشم بندی نیست، ما که نمی‌توانیم اسلام را با شعار به این طرف و آن طرف ببریم، باید ببینیم واقعیت در کجا هست.

ابوهریره‌ها از پیامبر برای تثبیت موقعیتشان استفاده می‌کردند و ما هم از امام زمان دیروز یا پریروز بود که می‌نوشتیم که این ابوهریره‌ها که این همه روایت از پیغمبر جعل کردند، این سمرة ابن جندب‌ها، کعب الاحبارها، عبدالله بن سباها و امثال ذلک - که این اسرائیلیاتی که الآن در میان ما هست، ماشاءالله همه از برکات و ترشحات

^۱ . الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۱۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۶، با قدری اختلاف در مصادر.

مغز این ملحدین و... بوده است! - خب اینها بعد از زمان پیغمبر این روایت‌ها را جعل کردند، خب این جعل آنها چه فرقی کرد با آنهایی که ما الآن داریم به امام زمان علیه‌السلام نسبت می‌دهیم؟! چه تفاوتی کرد؟! هر دو یکی است، عین هم است، آنها به پیغمبر نسبت دادند و ما هم به امام زمان نسبت می‌دهیم، آنها از پیغمبر مایه می‌گذاشتند و ما هم از امام زمان مایه می‌گذاریم! این امام زمان به خاطر این مظلوم است! حالا متوجه شدید مظلومیت یعنی چه؟! والا شما خیال می‌کنید الآن نصارا با امام زمان دشمنی دارند! نه، نصارا کاری به امام زمان ندارند، یهود کاری به امام زمان ندارند، زرتشتی کاری ندارند، ما داریم امام زمان را زیر پای خودمان قرار می‌دهیم و از حیثیت و شخصیت و موقعیت او برای رسیدن به مقاصد خودمان نردبانی می‌سازیم!

عدم گمراهی در صورت عمل به مبانی بزرگان

آیه قرآن به وضوح وظیفه ما را بیان می‌کند:
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ حالا که به ما ایمان دارید، حالا که به مبانی ما اعتقاد دارید، به فکر خودتان باشید، دیگر چشمتان را به این طرف و

آن طرف نیندازید، دیگر گوشتان را به هر حرفی
 نسپرید، دیگر دلتان را به هر طرفی متمایل نکنید!
 ببینید بزرگان چه گفتند؟! ببینید اولیاء خدا چه
 فرمودند؟! ببینید مبانی اولیاء خدا در این زمینه چه
 بوده و چگونه راه را نشان دادند؟! اگر این طور [عمل
 کنید] ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلٍّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ «اگر بقیه
 هم گمراه بشوند، گمراهی آنها به شما کاری ندارد»،
 گمراه می شوند که بشوند، بلکه همه بخواهند بروند
 هلاک بشوند، خب بشوند به ما چه مربوط است؟!
 می گویند: آقا ما می خواهیم برویم فلان کار را انجام
 بدهیم! خب بروید انجام بدهید، می گویند: نه، تو هم
 بیا انجام بده! نه دیگر، چرا تو دنبال من نمی آیی ولی
 من باید دنبال تو بیایم؟! خب این زور است دیگر!
 می گویند: نه تو هم بیا به حرف من ترتیب اثر بده!
 نه خب تو بیا به حرف و رأی و اعتقاد و مبنای من
 ترتیب اثر بده! بزرگان همیشه این را می فرمودند که:
 «فقط خودتان را بپایید!»

سه سال آخر حیات مرحوم آقا - رضوان الله
 تعالی علیه - بنده به دستور ایشان به قم آمده بودم،
 در سفری که حدوداً شش ماه به آخر حیاتشان به

مشهد مشرف شدم و چند جلسه‌ای هم برای دوستان و رفقا صحبت کرده بودم، یک روز مرحوم آقا بعد از گذشت مطالبی به بنده فرمودند: - عبارت ایشان این بود -

فلانی نگاه به افرادی که در دور و بر من هستند نکن! (وای وای!) برو به فکر خودت باش و مواظب کار خودت باش! اگر بخواهی دل به این و آن بسپاری عمر خودت را تباه کردی!

توجه کردید؟! البته خب عبارات دیگری را هم گفتند که بنده در اینجا نمی‌گویم، فقط همین مقدار را خدمتان عرض کردم تا اینکه بدانیم [قضیه از چه قرار است!] چون در آن موقع بنده مرجع برای خیلی از مسائل دوستان و رفقا و... بودم و افراد به من مراجعه می‌کردند و من هم بیش از وظیفه و تکلیفم به مطالب آنها می‌پرداختم، لذا ایشان خواستند به بنده راجع به این قضیه تذکر بدهند. توجه کردید؟!

این همین قضیه است [که خودت را بپا،] به من می‌فرمودند:

حالا که مطلب را گرفتی دیگر نگاه نکن فلان کس که مدتی با ما بوده دارد چه می‌کند؟ حالا که مطلب دستت آمد دیگر نگاه نکن فلان کس که

سی سال در این مطالب بوده الان چه کار
می‌کند؟!

در این سی سال با مرحوم آقای انصاری بوده، با
مرحوم آقای حداد بوده، با مرحوم آقا - رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین - بوده، مگر می‌شود حالا این
فرد بعد از این سی سال با این ریش سفید اشتباه
بکند؟! همه اینها همان توهمات و تخیلات است!
ریش سفید چه ربطی با صحتِ عملِ شخص دارد؟
عمامه چه ارتباطی با صحتِ عملِ شخص دارد؟!
قدمتِ پیش افراد و بزرگان، بدون داشتن ملاک، چه
دردی را می‌تواند از انسان دوا بکند؟
می‌فرمودند:

حالا که مطلب دست آمد، خب برو تمام شد،
مطلب تمام شد، دیگر به این طرف و آن طرف
نگاه نکن!

ما هم دیگر همین کار را کردیم.
ما در مقابل انحرافی که بعد از مرحوم آقا به وجود
آمد ایستادیم و گفتیم که ما این حرف‌ها در کتمان
نمی‌رود! یا باید ما را قانع کنید یا ما نیستیم! گفتند:
به تو سلام نمی‌کنیم! گفتم: نکنید، بهتر! بالأخره
کسی که به آدم سلام می‌کند آدم هم شرعاً باید

جوابی بدهد دیگر، تکلیفی برعهدهٔ انسان می‌آید، حالا الحمدلله شما این یک تکلیف از ما برداشتید.

در خیابان از کنار من رد می‌شدند و سرشان را آن طرف می‌کردند که ما را نبینند! الهی شکر! حالا خیال می‌کردند من سخته می‌کنم و روی زمین می‌افتم، نمی‌دانستند ما داریم با دُمان گردو می‌شکنیم!

گفتند: «تو را از خودمان طرد می‌کنیم!» گفتم: خب بکنید، بالأخره ما که در خیابان نمی‌خواهیم که اگر طرد بکنید مجبور شویم برویم [به کسی التماس کنیم!] نه! این طور هم نیست.

گفتند: «ارتباط خانوادگی را قطع می‌کنیم!» گفتم: مختارید، ان شاءالله ما باعث تحمیل نشویم، باعث [مشقت و سختی بر شما] نشویم.

و اتفاقاً این کار را هم کردند، افراد کناره‌گیری کردند و فلان کردند، و مرتب هر قضیه‌ای که اتفاق می‌افتاد یاد مرحوم آقا می‌افتادم که فرمودند: «خودت را بپا! خودت را بپا!» این خودت را بپا، خیلی دست ما را گرفت، خیلی به داد ما رسید. اما گاهی اوقات

هم خب آدم دلش تنگ می شد که ای بابا چه شد؟! پس این همه مطالب چه شد؟! آن معرفت کجا رفت؟! آن بامرامی کجا رفت؟! آن مردانگی کجا رفت؟! یعنی این قدر نامردی؟! یعنی این قدر بی معرفتی؟! دیوان حافظ کنارم بود، آن را باز کردم گفتم که تفألّی بزنم -

خواجه - رضوان الله تعالى علیه - هم خوب است، بد نیست، بعضی وقت ها به داد آدم می رسد، یعنی همیشه می رسد، بعضی وقت ها کجا؟! اینهایی که به داد ما می رسند همین ها هستند! فرمود که: این را ما را تجربه کردیم [که هر کسی با بزرگان درافتاد ورافتاد.] -

این تفأل را به حافظ زدیم که ببینیم حافظ چه می فرماید؟ آخر آدم گاهی اوقات تعجب می کند که یعنی می شود فلان رفیقی که بیست سال با آدم بوده، خودش نسبت به آدم یک هم چنین احساساتی داشته، خودش راجع به آدم حرف هایی می زده، حالا سرش را آن طرف بکند که سلام نکند؟! اصلاً خب برای انسان خیلی مشکل است؛ یعنی ادراکش خیلی سخت است! آن وقت می گویند که حافظ معجزه

نمی‌کند! عجب! نگاه کنید ببینید اصلاً زد وسط هدف! یک دفعه این شعر آمد که:

گفتم: الهی شکر! حالا پس هرچه می‌خواهی بگویی ده تا دیگر هم بگذار رویش و بگو! خیر در این است. خیر که همه‌اش به حلوا و برنج زعفرانی نیست، نه، این هم خیر است دیگر! گفتم: الهی شکر که یک‌هم‌چنین جریانی پیش آمد که اقلاً از دست این افراد راحت شدیم! آن کسی که روی تمام ارتباط بیست ساله و سی ساله و مطالب دیگر، یک خط قرمز می‌کشد و یک‌هم‌چنین حرکتی می‌کند، ای کاش از اول نبود و ای کاش دیگر نباشد و ای کاش که دیگر برنگردد! توجه می‌کنید؟! قضیه این است! ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ خودتان را داشته باشید.

شخص از کوفه پیش امام رضا علیه‌السلام آمد، حضرت فرمودند که: «آشنایان در کوفه چه شدند؟» چون افرادی در کوفه بودند که اینها بعد از موسی بن جعفر، امامت امام رضا علیهم‌السلام را انکار کردند، برای اینکه آن اموال را خودشان بردارند و مسائل و بیا و بروها را به نفع خودشان تمام کنند، گفتند

که موسی بن جعفر فوت نکردند، از دنیا نرفتند بلکه غیبت کردند و دوباره برمی گردند! نعوذ بالله نعوذ بالله این شخصی که به اسم رضا است، به دروغ ادعای امامت و خلافت می کند!!! این گونه افراد بودند! اینها چه کسانی بودند؟! وکیل موسی بن جعفر علیهما السلام بودند! باید به خدا پناه برد! شما خیال می کنید وکیل [موسی بن جعفر پیش مردم اعتبار نداشت؟! الآن به صرف اینکه] می گویند: فلانی در زمان آقا این را گفته، [مورد توجه افراد قرار می گیرد و دیگر کسی فکر نمی کند که این قضیه مربوط به چه موقعی بوده است؟! سی سال پیش، پنجاه سال پیش!]

[همین که از آقا حتی در سال های خیلی گذشته هم نقل کند مورد اعتماد و اعتبار است، حالا چه برسد به شخصی که تا دیروز وکیل موسی بن جعفر بوده است.]

علی بن ابی حمزه، وکیل موسی بن جعفر و مورد اعتماد مردم بود و بعد از شهادت موسی بن جعفر علیهما السلام همه چیز را انکار کرد! همین ها گفتند: اصلاً چه کسی گفته که موسی بن جعفر فوت کرده است؟ چه کسی گفته که

موسی بن جعفر این طور شده است؟! توجه می کنید؟!

علی بن ابی حمزه و حسین بن مهران و...، اینها افرادی

بودند که مورد اعتماد مردم بودند.^۱

^۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۱۳:

«وَمِنْهَا مَا رَوَاهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَيْسَ مِنْ قَوَامِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ، وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ مَوْتَهُ ... وَ كَانَ عِنْدَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ ...»

روح مجرد، ص 225:

و روایت است از علی بن محمد که گفت: حدیث کرد برای من محمد ابن احمد از احمد بن حسین از محمد بن جمهور از احمد بن فضل از یونس بن عبدالرحمن که گفت: حضرت امام ابوالحسن موسی علیه السلام که رحلت کردند، هیچ کس از وکلا و نایبان و مدبران امور آن حضرت نبود مگر آنکه در نزد وی مال بسیار بود، و همین امر بود که سبب شد مرگ موسی بن جعفر علیهما السلام را انکار کردند و در پذیرش امام رضا علیه السلام توقف نمودند. و تنها در نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار بود. رجال الکشی، ص ۴۰۵:

«وَمِنْهَا مَا رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي خَلَفْتُ ابْنَ أَبِي حَمَزَةَ وَ ابْنَ مَهْرَانَ وَ ابْنَ أَبِي سَعِيدٍ أَشَدَّ أَهْلِ الدُّنْيَا عِدَاوَةً لِلَّهِ. قَالَ: فَقَالَ: "مَا ضَرَّكَ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتَ! إِنَّهُمْ كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ، وَ كَذَّبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ كَذَّبُوا فُلَانًا وَ فُلَانًا، وَ كَذَّبُوا جَعْفَرًا وَ مُوسَى؛ وَ لِي بِأَبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أُسْوَةٌ." قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ: إِنَّا نَرَوِي أَنَّكَ قُلْتَ لِابْنِ مَهْرَانَ: أَذْهَبَ اللَّهُ نَوْرَ قَلْبِكَ، وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَيْتَكَ! فَقَالَ: "كَيْفَ حَالُهُ وَ حَالُ بَرِّهِ؟" قُلْتُ: يَا سَيِّدِي! أَشَدُّ حَالٍ؛ هُمْ مَكْرُوبُونَ بِبَغْدَادَ، وَ لَمْ يَقْدِرِ الْحُسَيْنُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعُمْرَةِ،

و اینکه من می‌گویم شیطان خودش برای صید
نخبه‌ها می‌آید همین است، نوجه‌هایش را

فَسَكَتَ.

و سَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ: "أَمَا اسْتَبَانَ
لَكُمْ كَذِبُهُ؟! أَلَيْسَ هُوَ الَّذِي يَرَوِي أَنَّ رَأْسَ الْمَهْدِيِّ
يُهْدَى إِلَى عِيسَى بْنِ مُوسَى وَ هُوَ صَاحِبُ
السُّفْيَانِيِّ؟!" و قَالَ: "إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ يَعُودُ إِلَى ثَمَانِيَةِ
أَشْهُرٍ؟!"

روح مجرد، ص 226:

«روایت است از محمد بن فضیل که گفت: به حضرت ابوالحسن امام رضا
علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم! من که اینک آمدم، در پشت سرم
ابن‌ابی‌حمزه و ابن‌مهران و ابن‌ابی‌سعید را واگذاردم درحالی‌که آنان از همه
مردم دنیا عداوتشان به خدا بیشتر بود. محمد بن فضیل می‌گوید: حضرت
فرمود: "گمراهی گمراهان به تو آسیبی نمی‌رساند در صورتی که تو راه را
یافته باشی! آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب نمودند،
و امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تکذیب کردند، و فلان و فلان را تکذیب
نمودند، و امام جعفر و امام موسی را تکذیب کردند؛ و من نیز در این جهت
به پدرانم تأسّی دارم." گفتم: فدایت شوم! ما در روایت داریم که شما به
ابن‌مهران گفته‌اید: خداوند نور دلت را ببرد، و فقر و مسکنت را در خانه‌ات
داخل سازد! حضرت فرمود: "حالش چطور است؟ و حال احسان و بخشش
او چطور است؟!" عرض کردم: ای آقای من! در شدیدترین وضعی زیست
می‌کنند؛ در بغداد زندگی دردناک دارند، و حسین (بن‌مهران) قادر نبود به
سوی عمره رهسپار شود. پس حضرت سکوت اختیار کرد.

و من شنیدم که حضرت درباره ابن‌ابی‌حمزه می‌گفت: "آیا دروغ وی برای
شما آشکارا نشد؟! آیا او نبود که روایت می‌کرد سر مهدی را برای عیسی
بن موسی هدیه می‌آورند و عیسی بن موسی رفیق و مصاحب سفیانی
است؟! و او نبود که گفت: حضرت ابوالحسن امام موسی پس از هشت ماه
برمی‌گردد؟!"

نمی‌فرستد، خودش می‌آید و قشنگ سراغ آن
 مهره‌های اصلی می‌رود و خودش وارد عرصه
 می‌شود و اینجا است که دیگر باید به خدا پناه برد و
 از نَفَس و نَفَس امام زمان علیه‌السلام مدد گرفت و به
 آن حضرت توسل کرد و از آن حضرت برای
 تشخیصِ صحیحِ راه استمداد کرد، نه با شایعه و فلان
 که یک وقت گرفتار شایعه و فلان کس و فلان کس
 نشود و بعد وقتی که در چاه افتاد بگویند که والله من
 که نکردم دیگران آمدند گفتند، شلوغ‌بازی درآوردند
 و جو و فلان و... ما هم رفتیم این کار را کردیم!
 قربان عمه‌ام بروی با این طرز تفکر و این تعهدی که
 پذیرفتی! توجه می‌کنید؟! پس در کله‌ات چیست؟!
 مقداری آن جو و کاه را از جلویت بردار و غذای
 آدمیزاد بخور تا اینکه دیگر بفهمی چه کار می‌کنی؟

﴿لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾

حضرت امام رضا علیه‌السلام به آن شخص

فرمودند:

حال اینها [چطور است؟] این شخص گفت که

اینها بدترین افراد هستند، (یعنی در دشمنی به

خدا خب نمی‌مانند دیگر، آبرویشان می‌رود،

وضعیشان از بین می‌رود) اینها بدترین مردمند
در دشمنی به خدا و دشمنی به اهل بیت
علیهم‌السلام، بعد حضرت فرمودند که: ﴿لَا
يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلٍّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^۱.

وقتی که تو پیش امامت هستی، دیگر چرا الان
ناراحتی برای اینکه اینها این‌طور شدند؟ شدند که
شدند، تو امامت را داری، من پشت هستم، من در
کنارت هستم، تو داری از من حرف می‌شنوی، تو
داری از من اطاعت می‌کنی، تو منقاد من هستی، تو
مطیع من هستی پس چرا غصه می‌خوری؟
علی بن ابی حمزه رفت، رفت که رفت! به جهنم که
رفت! هزارتا علی بن ابی حمزه بروند، هزارتا
حسین بن مهران بروند، هزارتا افراد دیگر بروند! آیا
تو امام را داری یا نداری؟ امام را داشته باش. وقتی
که تو امام را داری دیگر تمام شد. مرحوم آقا این را
به ما یاد دادند، اگر تو امام را داری دیگر چه غم
داری؟! حالا آسمان به زمین بیاید، زمین به آسمان
برود، این بگوید، آن بگوید، دنیا به هم بریزد، شلوغ
کنند! تو به ریش همه بخند!

^۱. رجال الکشی، ص ۴۰۵.

با وجود محدودیتی که برای صحبت بنده پیش آمده است و بنده نمی‌توانم بیش از یک ظرفیت خاص، خدمت رفقا و دوستان عرض ارادت کنم، لذا با اینکه سؤال‌هایی را به بنده داده بودند حالا به نظر می‌رسد که دیگر اگر آنها بماند برای جلسه بعد، بهتر باشد.

(مسئله شرعی)

لزوم اهمیت دادن به مسئله حج و لزوم تحصیل استطاعت برای حج

ولی یک سؤال را فرمودند که ظاهراً خیلی از افراد این سؤال را می‌کنند و راجع به این مطلب درگیر هستند و آن اینکه:

سؤال: عده‌ای قبلاً برای حج ثبت‌نام کردند و مبلغی را هم پرداخت کرده‌اند و به آنها قول داده شده است که با این مبلغ و مختصری اضافه‌تر به مکه مشرف بشوند و بالأخره ظن بر این بوده است که مبلغ اضافی مبلغی است که افراد می‌توانند از عهده‌ی اداء آن بریبایند، ولی مبالغ خیلی بالاتری از وسع افراد بر آن مبلغ قبلی اضافه شده است و افراد دیگر قادر برای تشریف به حج نیستند! حال وظیفه‌ی افراد در قبال این مسئله چیست؟

جواب: قرار است که رفقا و دوستان آن مباحثی را که ما راجع به استطاعت، در دو سال گذشته در حوزه به صورت فنی مطرح کردیم، آنها را پیاده کنند و در یک کتاب مجزا چاپ کنند و در اختیار افراد قرار بدهند، البته کتاب، کتاب فنی است ولیکن حالا شاید به یک نحو دیگری باشد که افراد دیگر و عموم هم بتوانند استفاده کنند.

در مسئله حج همان طوری که در جلسات قبل به طور اجمال نه به طور تفصیل عرض شد، بیان کردیم که استطاعت عبارت است از توان. حج یک عبادت دست کمی نیست، مسئله بسیار بسیار مهمی است و برای استطاعت این طور نیست که انسان بنشیند و منتظر یک پول بادآورده‌ای باشد که از آسمان بیاید و بعد هم مستطیع بشود و خلاصه او را بر بال ملائک و تخت سلیمان بگذارند و به حج مشرف شود، نه! قضیه حج، قضیه بسیار مهمی است و شخص آنچه در توان دارد، در صورتی که مشکلی برای زندگی او پیش نیاید و به زحمت نیفتد، باید برای اداء فریضة حج اقدام کند و برای این مطلب نباید در همان یکی دو سال به فکر بیفتد بلکه اگر

می‌داند که برای استطاعت، سالیان سال باید به فکر باشد و هر سالی و هر ماهی و هر هفته‌ای بتواند مبلغی را کنار بگذارد تا اینکه کم‌کم جمع بشود و بعد از ده یا پانزده سال به یک حد نصاب برسد، باید این کار را بکند و واجب هم است.

یعنی فرض کنید که اگر احساس می‌کند که حالا اگر یک‌هم‌چنین ظرفی را هم در دکور نگذارد مطلبی پیش نمی‌آید، باید به جای خرید آن ظرف، پولش را کنار بگذارد. یک وقت، مصرف، مصرف ضروری است، مثل مصرف آب و نان و پزشک و درمان و غذا و مدرسه و لباس و امثال ذلک، خب اینها جزو مصارف ضروری هستند، یا سفرهایی که اینها سفرهای ضروری هستند، مثل سفر برای زیارت امام رضا علیه السلام یا حتی سفری که برای رفع خستگی و یا برای رفع دلتنگی است، این سفرها هم اشکالی ندارد. اما فرض کنید که حالا کسی می‌خواهد سفری که پرخرج است انجام بدهد و خیلی هم ضرورت ندارد و صرف یک دیدن و تفریح است، خب در اینجا بهتر این است که این پول را کنار بگذارد و برای

رسیدن به آن حدّ تصاب ذخیره کند، یا اینکه فرض کنید که خرج‌هایی که آن خرج‌ها جزو ضرورت‌های زندگی نیست، مثلاً حالا انسان بخواهد مرتب مهمانی در منزلش بپندازد و افراد را دعوت کند و فلان، اما حالا یک وقت چند نفر بیایند، اقوام بیایند، اینها اشکال ندارد، اما اگر بخواهد به عنوان یک مسئله مستمر بشود و به واسطه این قضیه نتواند به استطاعت برسد خب باید مقداری از اینها را کم کند و برای حج ذخیره کند.

برداشت غلط از مسئله استطاعت

علی‌کلّ حال برخلاف آن چیزی که الآن در اذهان هست و مطرح است که استطاعت این است که انسان بنشیند تا یک دفعه اموالش سودی بکند و آن سود را کنار بگذارد یا فرض کنید که منتظر باشد برای اینکه همین‌طوری به راحتی یک‌هم‌چنین تهیوئی برای او پیدا بشود، مسئله استطاعت چنین قضیه‌ای نیست بلکه مسئله استطاعت بالاتر از این است.

مسئله حج کمتر از مداوای یک بیماری نیست

یک وقت یکی از دوستان بود که دچار ناراحتی دیسک شده بود و می‌گفت که: «من در اینجا

نمی‌توانم معالجه بشوم آیا برای معالجه می‌توانم به یک کشور دیگر بروم یا نه؟» گفتم: بله، [البته] اگر شما بدانید [که در اینجا درمان امکان ندارد و درمان فقط منحصر به خارج از ایران است]، نه‌اینکه فقط صرف توهمات و تخیلات باشد.

الآن بحمدالله ما در ایران طبائی داریم که حتی در دنیا هم نظیر ندارند، در هر قسمت و خصوصیتی، این مسئله وجود دارد و امکاناتی که در اینجا هست امکاناتی است که برای درمان این امراض و تدابیر آنها کافی است، حالا شدّ و ندر ممکن است بعضی از موارد هم باشند که امکان درمان آنها در اینجا وجود نداشته باشد. درحالتی که ما الآن مشاهده می‌کنیم بسیاری از افراد به‌صرف اینکه در آمریکا و انگلیس و امثال‌ذلک مداوا بشوند، بدون تأمل براساس توهمات و تخیلات، به آن کشورها می‌روند. بله اگر انسان بداند که معالجه او منحصر است در فلان کشور، خب می‌تواند برود و حتی می‌تواند برای رفتن به آنجا اموالی را هم ذخیره کند تا اینکه به آن حد نصاب برسد.

به آن شخص گفتم که آیا تو اطمینان داری بر اینکه در کشور دیگر این بیماری تو علاج پیدا می‌کند؟ گفتم: «بله، من اطمینان به این قضیه دارم.» البته خودش هم پزشک است. گفتم: اگر این‌طور است تو می‌توانی از الآن برای آن مخارج، پس‌انداز کنی.

حالا عرض بنده این است که مسئله حج کمتر از مداوای یک بیماری نیست، یعنی همان‌طوری که یک شخص برای تداوی یک بیمار مثلاً فرض کنید که میلیون‌ها خرج می‌کند تا اینکه بخواهد در یک کشور دیگر معالجه بکند، و هیچ اشکالی هم ندارد، خوب برای حج هم باید این کار را انجام بدهد، باید در فکر باشد، باید هر ماه و هر سال مبلغی را کنار بگذارد تا به آن حدی که باید برسد برسد.

لزوم تحصیل استطاعت حتی با قرض گرفتن

حتی اگر می‌تواند قرض کند و در مدت زمان، این قرض را بپردازد، باید این کار را هم انجام بدهد. یک وقت نه! شخصی می‌خواهد قرض کند و آن شخص قرض دهنده می‌گوید که باید در فلان مدت قرض را بدهی و این شخص هم نمی‌تواند در این

مدت قرض را بدهد، خب در این صورت مستطیع نیست ولی اگر نه! یکی می‌تواند از جایی قرض کند، از نهادی قرض کند، از سازمانی قرض کند و بعد هم به سهولت بدون اینکه به او فشاری وارد شود قرض را پرداخت کند، خب قرض کند و به حج برود، همان‌طوری که وقتی که می‌خواهد اتاقی به منزلش اضافه کند یا مداوایی بکند یا به جایی برود، قرض می‌کند، خب در اینجا هم قرض کند، و این مورد هم داخل در استطاعت است، یعنی قرضی بکند و بعد به مرور زمان آن مبلغی را که باید برای حج ذخیره کند، این مبلغ را دین به دین و قسط به قسط بابت این قرض خودش پردازد، اگر حتی می‌تواند این‌گونه هم استطاعت را حاصل کند باید این کار را انجام بدهد.

مسئله استطاعت، مسئله بسیار مهمی است، حج مسئله خیلی مهمی است و انسان به این راحتی نمی‌تواند از آن بگذرد و به صرف اینکه پولی به آن هزینه گفته شده در ابتدای ثبت نام حج، اضافه شده است و چون در توان ما نیست پس به حج نمی‌رویم،

به صرف این مسئله، نمی تواند از خودش رفع تکلیف بکند، بلکه اگر توان برای این قرض کردن و... را هم ندارد و به مشقت و سختی غیرعادی می افتد، در این صورت استطاعت برداشته می شود، یعنی اگر کسی نمی تواند تتمه این مبلغ را اداء کند و اگر بخواهد به آنجا برسد به یک مشقت زائدی می افتد، دیگر در این صورت این استطاعت برداشته می شود تا اینکه برای او موقعیت دیگری پیدا بشود و بتواند این حج را انجام بدهد.

لزوم اهتمام بیشتر ما نسبت به مسئله حج

علی کلّ حال مسئله حج، خیلی مهم است و مسئله ای است که اگر امکان گفتن بیش از یک مرتبه هم وجود داشت، خداوند این را بر بندگان هر چند سال یک دفعه واجب می کرد. البته بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه اشاراتی دارد! این هم هست،

^۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶:

«... ما كَلَّفَ اللهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يَطِيقُونَ؛ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ

فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ ... وَ كَلَّفَهُمْ حِجَّةً

وَاحِدَةً وَ هُمْ يَطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۰:

«أحمد بن محمد برقی در کتاب شریف محاسن از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمودند:

”خدای متعال تکلیف الزامی و وجوبی را براساس قدرت و استطاعت و طاقت افراد تشریع می کند؛ چه اینکه جهت ادای نماز، پنج نوبت را واجب فرمود ... و همین طور یک بار انجام فریضه حج را واجب کرد در حالی که آنها استطاعت و طاقت بیش از این را دارند.“

وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹:

«... إِنَّمَا أُمِرُوا بِحَجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ

اللَّهِ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ؛ كَمَا قَالَ: فَمَا

اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ يَعْنِي شَاءَ، لِيَسَعَ الْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ.

و كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ

قُوَّةً؛ فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا،

ثُمَّ رَغِبَ بَعْدُ أَهْلُ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ.»

اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۰:

همین طور در وسائل الشیعة از شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع؛ و هم چنین عیون أخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

«عَلَّتْ وَجُوبُ فَرِيضَةِ حَجٍّ، يَكْبَارُ نَحْوُ بَيِّضَتَيْنِ مِنْ هَذِهِ: خَدَاوْنِدُ هِمِيشِه فَرَائِضُ وَ وَاجِبَاتُ خُودِ رَا بَرِ اسَاسِ تَوَانِ وَ طَاقَتِ كَمْتَرِينِ اَفْرَادِ اَزِ مَكْلَفِينِ قَرَارِ دَادِه اِسْتِ؛ هِم چنان که در قرآن می فرماید: آن قربانی را که میسر و هموار است جهت ذبح در منی انتخاب کنید که مقصود گوسفند است، تا قوی و ثروتمند و ضعیف و فقیر هر دو بتوانند آن را تحصیل نمایند. و همین طور است سایر احکام که بر اساس توان و طاقت ضعیف ترین از مکلفین بنا نهاده شده است؛ و از این جمله، حج یکبار در همه عمر واجب است. آنگاه خدای متعال ترغیب فرمود آن کسانی را که استطاعت و تمکّن انجام بیش از یکبار را دارند به مقدار طاقت و تمکّنشان.»

از این روایت شریفه استفاده می شود: افرادی که می توانند با بذل مال و تمکّن مالی و صحت بدنی و رفع موانع طریق به حج های متعدّد در سال های متعدّد موفق شوند، نباید خود را از این نعمت عظمای الهی محروم نمایند و صرفاً به انجام آن مناسک به یکبار اکتفا کنند؛ بلکه باید بدانند هرچه بیشتر

ولکن به خاطر سهولت بر اعمال بندگان، خداوند حج را حداقل یک مرتبه بر بندگان واجب کرده است و ما باید بدانیم آن توفیقی را که به واسطه حج پیدا می‌کنیم به مرتبه‌ای است که وقتی در آن دنیا رفتیم می‌گوییم ای کاش خیلی بیش از این در صدد رفتن به حج برمی‌آمدیم و گرچه وقتی که سخت و با مشقت باشد آن را مورد عقاب قرار نمی‌دهند ولی اهمیت حج و رسیدن [به آن توفیق، نیاز به جدیت بیشتری را از طرف ما نسبت به قضیه حج دارد!]

حرمت شدید و وجود عقاب شدید در رفع استطاعت

من بعضی از اوقات چیزهایی شنیدم که حتی بعضی‌ها اجازه می‌دهند بر اینکه شخص هم فرض بکنید که تا شب اول شوال که پولی را جمع کرده است و به استطاعت رسیده است، شب اول شوال برای اینکه از خودش رفع استطاعت بکند همه اموالش را ببخشد، مثلاً بگوید این قدر مال زنم،

به این سفر الهی و روحانی پردازند، از آثار اعمال و بواطن افعال آن نصیب بیشتری می‌یابند و از فیوضات مترشحه از مقام ولایت کبری که در این مراسم بر زائرین بیت الله الحرام ساری و جاری می‌گردد بیشتر متنعم و بهره‌مند خواهند شد، و از آبشخوار عنایات لایتنای الهی که خاص طائفین و عاکفین در حرم شریف و خانه قدسی خود قرار داده است بیشتر مستفیض خواهند گشت.»

این قدر مال دخرم، این قدر مال پسر م و بعد هم خب
دیگر مستطیع نیستیم، تمام اینها حرام است، حرام در
حرام در حرام در حرام است و خدا هم پدرش را
در می آورد!

منظور از استطاعت بدنی در حج

در استطاعت بدنی، همین قدر که یک شخص ولو
با استعانت و کمک دیگران بتواند در آنجا حضور
پیدا بکند و ازدحام برای او خطر نداشته باشد، [این
استطاعت بدنی برای او حاصل است و باید به حج
مشرف بشود.] بعضی از بیماران قلبی یا بعضی از
بیمارانی که ناراحتی‌های عصبی و امثال ذلک دارند،
خب اینها] به تنهایی نمی‌توانند به حج بروند و آن
اعمال را انجام بدهند اما با کمک دیگران می‌توانند به
حج بروند و آن اعمال را انجام بدهند، پس در
این صورت اینها آن استطاعت بدنی را دارند و باید به
حج بروند و نمی‌توانند بگویند که ما استطاعت بدنی
نداریم پس به حج نمی‌رویم.]

در لزوم عمل به تشخیص طبیب، تدین طبیب شرط نیست بلکه تخصص و تعهد
طبیب شرط است

بنده در بحث طبابت کاری به تدین و... ندارم،

طبيب بايد متخصص و متعهد و راستگو باشد، پس
طبيب اولاً بايد متخصص باشد، ثانياً صادق و متعهد
باشد، بنده اطبائي را سراغ دارم كه حتى مسلمان هم
نيستند و درحالي كه طبيب مسلمان به شخص گفته
كه روزه نگر اما اين طبيب يهودي گفته نه، از نظر
من اگر روزه بگيري اشكال ندارد، آن يهودي گفته
روزه بگر اما اين مسلمان گفته كه روزه نگر، اين
مسائل و فلان و اين حرفها چيست؟! توجه
مي كنيد؟! پس در اين مسئله، تدئين لازم نيست.

رفع استطاعت بدني در صورت تشخيص طبيب متخصص و متعهد

حالا در قضيه حج اگر طبيب متخصص و صادق
و متعهد تشخيص بدهد كه رفتن به حج احتمال خطر
دارد، اين مسئله، رفع استطاعت مي كند و استطاعت
برداشته مي شود. ولي اگر نه، بگويد تو مي تواني
بروي ولي نبايد در جاهاي شلوغ بروي و با كمك
ديگران و در محيط مناسب مي تواني به حج بروي،
خب شخص استطاعت بدني را دارد و بايد به حج
برود و حتي اگر در انجام بعضي از اعمال نيابت هم
بگيرد اشكال ندارد، يعني فرض كنيد كه يك شخص
به حج مي رود و در آنجا نگاه مي كند مي بيند كه

نمی‌تواند طواف کند، خب نائب می‌گیرد، خودش حضور پیدا کرده و یک شوط طوافش را انجام می‌دهد، بقیه را می‌گوید که شخص دیگری برایش انجام بدهد یا فرض کنید که در آنجایی که می‌توانند طواف و... را با ویلچر و... انجام بدهند، طواف را در آنجا انجام می‌دهد و حتی اگر با ویلچر هم نشد نیابت می‌گیرد، راجع به سعی صفا و مروه هم نیابت می‌گیرد، چه اشکال دارد؟ راجع به سنگ زدن، رمی جمرات، هم نائب بگیرد و هیچ اشکالی هم ندارد.

بنده در همین سفرهایی که در خدمت دوستان مشرف می‌شدیم، خود من به خیلی از خانم‌ها می‌گفتم که برای چه خودتان برای رمی جمرات می‌آید؟ شما بنشینید، اصلاً نیاید و به شوهرتان یا به بچه‌تان نیابت بدهید، چون می‌دیدم که حالشان حال مساعدی نیست، مخصوصاً در آن روز اول که رمی جمره عقبه است خب در آن موقع قطعاً خطراتی بود و من می‌گفتم که نائب بگیرید. و حتی یک مرتبه من از سر راه، شخص را برگرداندم و گفتم شما اینجا برای چه می‌آید؟ آیا می‌خواهید کار حرام

انجام بدهید؟ آیا می‌خواهید خودتان را بکشید؟! شما برگردید، خب این شخص هم برگشت و پسرش آمد و به‌جای او آن رمی را انجام داد، حجتش هم قبول است. توجه کردید؟

پس استطاعت بدنی به این نیست که شخص بتواند خودش به تنهایی همهٔ اعمال را انجام بدهد، نه، همین‌که بتواند حضور پیدا کند کافی است و برای اعمال نائب می‌گیرد و حج او هم قبول است، اما یک وقت خود حضورش هم ضرر دارد حالا گرمایی هست، مسائل غیرمترقبه‌ای هست که ممکن است اتفاق بیفتد، در آن‌صورت استطاعت برداشته می‌شود. ولی اگر خود حضورش ایراد ندارد، خب لبیک گفتن و احرام بستنش که ایراد ندارد، آنها را خودش انجام می‌دهد، حالا به‌خاطر گرما مثلاً در شب می‌آید طواف می‌کند، حتی اگر هفت شوط را هم خودش نتوانست دو شوطش را انجام می‌دهد و پنج شوطش را می‌گوید بقیه انجام بدهند، یا اینکه فرض کنید که سه شوط و نیم را انجام می‌دهد و بقیه را می‌گذارد برای وقت دیگر، اشکال ندارد، لازم نیست که انسان طواف را متوالیاً انجام بدهد و

می تواند تأخیر بیندازد، استراحتی بکند و بعد بقیه را انجام بدهد، منتها باید از نیمه شوط های یک طواف گذشته باشد، یعنی سه شوط ونیم را انجام داده باشد. خب این کار را می تواند انجام دهد. پس این عدم استطاعت بدنی به تنهایی درحالی که با کمک دیگران و... بتواند انجام بدهد، رفع استطاعت نمی کند. این قضیه مربوط به استطاعت بود که بیان شد.

بحثی پیرامون خمس اموال مخصوصاً نسبت به خمس پول حج واجب

و اما مسئله دیگر مسئله خمس است. در قضیه خمس، اگر استطاعت حج مشروط بر پس انداز باشد مثل اینکه فرض بکنید که شخص یک مرتبه نمی تواند هزینه حج را تهیه کند و نیاز دارد که چند سال طول بکشد یا اینکه الآن مال را می پردازد ولی چند سال دیگر او را می برند - توجه کردید؟ - به آن پولی که پرداخته یا آن پولی که برای حج کنار گذاشته است، خمس تعلق نمی گیرد ولو اینکه بیست سال هم طول بکشد! اگر انسان بخواهد پولی را برای حج ذخیره کند حتی اگر بیست سال هم طول بکشد خمس به او تعلق نمی گیرد، و برای این پول هایی را هم که زودتر می گیرند مثل همین که الآن متداول

است که افراد می‌روند پول در بانک قرار می‌دهند تا به نوبت بروند - خب نمی‌شود که همه را یک‌دفعه و در یک سال ببرند، طبعاً بایستی که به ترتیب ببرند - اگر ده سال هم بگذرد، به آن پول خمس تعلق نمی‌گیرد مشروط به اینکه آن پولی را که انسان اول کنار می‌گذارد، آن پول حلال باشد، مشتبّه نباشد، حالا یا خمس داده باشد یا اگر هم خمس نداده باز اشکال ندارد چون پولی است که برای حج واجب، آن پول ذخیره می‌شود.

این را توجه داشته باشید که من دیدم خیلی‌ها در این قضیه اشتباه می‌کنند و می‌گویند که آن پول حج را باید خمسش را داد، پولی که برای حج واجب است، آن پول نیازی به خمس ندارد، به‌طور کلی هر پولی را که انسان صرف تکلیف واجب خودش می‌کند، پولی را که صرف مداوای مریض می‌کند، پولی را که صرف غذا می‌کند، صرف لباس می‌کند نه حالا لباس‌های تزئینی و امثال ذلک، همین لباس‌های متعارف و معمولی، پولی را که صرف سفر می‌کند، سفرهای عادی، سفر زیارت امام رضا علیه‌السلام [یا بقیه ائمه علیهم‌السلام]، اینها خمس ندارند.

بله یک وقت سفر، سفرهای تفریحی و سیاحتی و گردشگری و... است و خارج از عرف است، خب آن خمس دارد. یک وقت لباس، یک لباس تزئینی است و ضرورتی هم ندارد، آن خمس دارد. یک وقت مصارف دیگری که اینها جنبه ضرورت در زندگی را ندارد، نسبت به آنها خمس تعلق می‌گیرد ولی پولی را که اول انسان برای حج می‌پردازد یا اینکه کم‌کم می‌پردازد و بعد مشرف می‌شود حتی اگر بیست سال هم بگذرد خمس به آن تعلق نمی‌گیرد.

کیفیت حج کسی که مشاعرش را ازدست داده باشد

اگر شخصی مشاعرش را ازدست داده باشد و انسان بتواند بدون زحمت او را به حج ببرد و برای او زحمتی ایجاد نشود، بهتر است که او را به حج ببرد، عرض نمی‌کنم واجب است، بهتر است خودش را ببرند ولی دیگران کارهای او را انجام بدهند، ولی این شخصی که مشاعرش را ازدست داده و مستطیع هم است، می‌تواند در وطن بماند و با پول او یک نفر را بفرستند که اعمال حج را برای او انجام بدهد، هر دو قسمش صحیح است و اشکالی ندارد.

از زیارت رفقا و دوستان و اینکه بالأخره باز
توفیق پیدا کردیم که خدمت احبه و اعزه عرض
ارادت داشته باشیم خیلی خوشبخت هستیم.
علی‌کُلِّ حال بالأخره دیگر دوستان خودشان با لطف
و کرامت، جسارت‌ها و تجری‌های ما را مورد عفو
قرار می‌دهند، ولیکن باید بدانند که بالأخره در عالم
رفاقت، صداقت و صراحت خیلی خوب است و
همان‌طوری که بارها عرض کردم بنده متعهد هستم
که توقعی را که دوستان از بنده دارند - نه تنها شما،
حتی افرادی که در همه دنیا با بنده ارتباط دارند و
توقع دارند که بنده از مکتب مرحوم آقا بدون دخل
و تصرف مطالب را در اختیار آنها قرار بدهم - به آن
توقع جامه عمل بپوشانم.

إن شاء الله امیدواریم که خداوند دست همه ما را
بگیرد؛ و در این فتن آخرالزمان پیوسته لطف مولا و
سرور و آقای ما، حضرت بقیه الله ارواحناه فداه را
شامل حال ما قرار بدهد؛ و آنی از آنات ما را از آن
وجود مقدس و مطهر جدا نسازد.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ